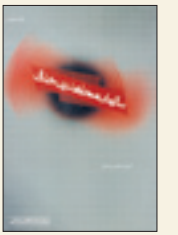


## پیشخوان

**نظری بر یادداشت‌های حسین احمدی روحانی از تاریخچه سازمان منافقین**

## روایت یک ارتداد!

■ **محمد رضا کائینی**



در آمده است. این کتاب، شامل تحلیل‌های حسین احمدی روحانی است که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی نشر یافته است. ناشر در دیپاچه این اثر، در باب پیشینه مولف چنین آورده است: «حسین احمدی‌روحانی در سال ۱۳۲۰ش در مشهد متولد شد. پس از اخذ دیپلم، برای ادامه تحصیلات به دانشگاه کشاورزی کرج راه یافت. وی از دومین گروهی است که به سازمان مجاهدین پیوست و از کارهای مرکزیت سازمان شد. کتاب شناخت از آثار حسین روحانی است. وی در ماجرای هواپیمابایی سازمان به عراق رفت و مدت‌ها در راستای اهداف سازمان مجاهدین به عراق و بیروت سفر کرد. بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان( ۱۳۵۴) نیز مارکسیست شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تنی چند از بازماندگان سازمان مجاهدین، سازمان پیکار آزادی طبقه کارگر را بنیان گذاشت. سازمان پیکار که بنای خصمانه‌ای با جمهوری اسلامی گذاشته بود، در تیر ۱۳۶۰ مورد شناسایی نیروهای انقلاب قرار گرفت و ضربه‌ای کاری را پذیرفت. در این عملیات بیش از ۱۰۰ قیضه سلاح خودکار و تعدادی از کادرهای سازمان دستگیر شدند. حسین روحانی تلاش کرد تا سازمان را بار دیگر سروسامان بدهد، ولی مجدداً در بهمن همان سال سازمان مورد حمله نیروهای انقلاب قرار گرفت و اعضای باقی‌مانده از جمله حسین روحانی دستگیر شدند. حسین روحانی در زندان به همکاری پرداخت و اطلاعات ذی‌قیمتی را در اختیار نیروهای انقلاب گذاشت. از جمله تألیفات روحانی، در مرکز اسناد انقلاب



اسلامی موجود است و در بسیاری از کتاب‌هایی که در رابطه با انقلاب اسلامی نوشته شده است، به‌عنوان دست‌نوشته‌های حسین روحانی مورد استناد قرار گرفته است.»

حسین احمدی روحانی نیز در صدر مجموعه تحلیل‌های خویش، یادداشتی به شرح ذیل نگاشته است:

«با حمد و ثنای پروردگار توانا و درود بی‌پایان بر خاتم انبیا و ائمه طهارین و سلام بر رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی، امام خمینی(ره) و با درود بر شهدای انقلاب و به‌ویژه شهدای جنگ تحمیلی و رزمندگان جبهه حق علیه باطل و مردم رزمنده و قهرمان ایران! نویسنده این سطور که خود یکی از اعضای مؤثر سازمان مجاهدین خلق ایران، بخش منشیع سازمان و همکاران آن است، بنابر تقاضای برادران مسئول دادستانی مرکز بر آن شد تا تاریخچه‌ای هر چند مختصر از مجموعه فعالیت‌ها، مواضع و عملکردهای گروه‌های فوق‌الذکر به رشته تحریر در آورد. این نوشته هم می‌تواند برای خود اعضا و همواران آن گروه‌ها و هم برای برادران دست‌اندرکار جمهوری اسلامی و هم برای تمامی مردم قهرمان و شهیدپرور ایران از زوایای مختلف مفید واقع شود. در مورد این نوشته ارائه توضیحی به خوانندگان حاضر ضروری است و آن اینکه نویسنده در بررسی و تشریح فعالیت، مواضع و عملکردهای هر سه سازمان مورد بحث، اولاً مسائلی را که جنبه اساسی و مهمی داشته‌اند بررسی کرده و از ذکر مسائل فرعی تر خودداری کرده؛ ثانیاً آن دسته از مسائل و موضوعاتی که نویسنده شخصاً از آنها اطلاع کافی و موثق داشته است تجزیه و تحلیل شده؛ ثالثاً در توضیح تمامی مسائل مطروحه در این نوشته، سعی شده تا مسائل و موضوعات، حتی‌الامکان از زاویه دیدگاه سازمان مورد نظر بررسی شود، نه براساس دیدگاه کنونی نویسنده و از این رو با دقتی وسواس‌گونه کوشش شده تا به این مسئله، حتی‌الامکان توجه شود، زیرا عدم رعایت این مسئله، نوشته را از ارزش تاریخی و سازمانی آن می‌اندازد و به آن جنبه فردی و شخصی می‌دهد. این نکته‌ای بود که با هدف اصلی‌ای که این نوشته به خاطر آن تهیه شده است، مغایرت داشت. امید دارم این کوشش بتواند نویسنده را در حرکت جدید خود و پیوستگی‌اش به جر که امت حزب‌الله و خط امام کمک نموده و توانسته باشد از این طریق، گوشه‌ای از پناجیز از گذشته خود را جبران نماید.»



**جلوه‌هایی از سیره اجتماعی و مبارزاتی شهیدسیدعبدالکریم هاشمی نژاد در آیینه ۴ روایت**

## یک «قسم محرمانه»

## میان ۳ تن از رهبران انقلاب در خراسان

■ **احمد رضا صدری**
روزهای اکتون، ندای گرسالروز شهدات روتشمنند و خطیبی‌نما آور، یارد پیرین انقلاب اسلامی، شهید حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد به دست منافقین است. هم از این روی در بازشناسی و تکریم کارنامه مبارزاتی آن بزرگ، ذکر جمیل‌ او را در آیینسه خاطرات تنی چند از نزدیکان و معاشرانش جستیم. امید آنکه تا بیخ‌پزوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان ا مفید و مقبول آید.

■ **سه نفر بودیم که در حقیقت یک فرد را تشکیل می‌دادیم!**

شهیدحجت‌الاسلام والمسلمین سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد در کنار رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای و مرحوم آیت‌الله عباس واعظ طبسی، سه رکن اصلی انقلاب اسلامی در شهر خراسان را تشکیل می‌دادند. در این‌باره خاطرات مرحوم طبسی – که بخش‌هایی از آن در می‌آید– بسا خواندنی و روشنگر است: «از خصوصیات شهید بزرگوار هاشمی‌نژاد، این بود که به مبارزه علنی اعتقاد داشت و معتقد بود برای جذب مبارزین، باید تلاش‌هایی نظیر سخنرانی‌ها، تألیف کتاب و تشکیل محافل رسمی و علنی را ادامه داد. شهیدهاشمی‌نژاد به نسل جوان، بسیار توجه داشت و معتقد بود که بیشتر باید با جوانان کار و مواضع اسلام و انقلاب و افکار امام را، برای آنان تشریح کرد. علاوه بر آن به تشکل و تحزب بسیار معتقد بود. ایشان به ائمه اطهار(ع) عشق می‌ورزید و با اینکه دارای افکار و پیش سیاسی و اهل مبارزات سیاسی و اجتماعی بود، پس‌بسیار سلیم‌النفس و با ایمان بود و به توسل، دعا، ذکر و عبادت اعتقاد تام داشت و همین خصوصیات روحی، اخلاقی و معنوی وی باعث می‌شد که ما با این شهیدعزیز، در خدمت مقام معظم رهبری، به صورت سه برادر زندگی کنیم. یکی از روش‌هایی که برای مبارزه انتخاب شده بود، استفاده از درس‌های حوزه بود و شهیدهاشمی‌نژاد در درس‌ها، مسائل سیاسی را به‌خوبی برای طلاب مطرح می‌کرد و آنان نیز دیدگاه‌های شهید را به دیگران منتقل می‌کردند. این نظرات حتی در حوزه‌های دیگر و در محضر علما نیز، مطرح می‌شد و اهل منبر در سخنرانی‌هایشان از آنها رابازگو می‌کردند و بدین ترتیب، حرکت و آگاهی در جامعه وسعت پیدا می‌کرد. شهید هاشمی‌نژاد



۱۳۵۸. شهیدسیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد در کنار آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله‌واعظ طبسی در غیرروزی از شمع‌زنی (ع)
**آیت‌الله عباس واعظ طبسی: «یک سال قبل از پیروزی انقلاب بود که آقا، پنده و شهید هاشمی‌نژاد، تعهد و پیمانی محکم بستیم که اولاً: از همه نیروهای فکری و جسمی خود در راه پیروزی انقلاب استفاده کنیم؛ ثانیاً: وفادار به حضرت امام و انقلاب اسلامی باشیم و از هیچ نیرویی نهراسیم و ثالثاً: هر یک از ما شخصیت خود را شخصیت دیگری بدانیم و زبان به شکوه نگشاییم…»**

می‌کنیم که بیابید و جلوی او را بگیرید، کسی به حرف ما اعتنا نمی‌کند! حالا خدمت شما آمده‌ایم که کاری بکنید. پدر فرمودند چون خیلی‌ها مرا می‌شناسند، اسم مرا نبرید و فقط بروید و بگویید فردی به اسم سیدحسینی، حاضر است با شما و جلوی جمع مناظره کند! آنها رفتند و موضوع را به طرف گفتند و او هم پذیرفت. پدر مرا همراه خود بردند. بعد از انقلاب بود و امکان هزار جور خطر برای ایشان وجود داشت، اما اهمیت ندادند و رفتم. در آنجا در مسجد ده، مناظره‌ای بین پدرم و آن فرد بر گزار شد و آن شخص نتوانست بیش از نیم ساعت دوام بیاورد و قافیه را کاملاً باخت! بعد هم از آن روستا رفت و برگشت! پدر هرگز آرام و قرار نداشتند و پادم است در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب، هر روز در شهر جدیدی بودیم. در ایام انقلاب بسیار پرکار بودند و همه جا منبر می‌رفتند. در بهشهر بودیم که خبر رسید گاردی‌ها قرار است به هم‌فراحمه کنند و رژیم دستور داده بود نیروهای شهربانی و ژاندارمری همه شهرها، به سمت تهران حرکت کنند! پدر موضوع را فهمیدند و با کمک مردم، جلوی حرکت نیروهای شهربانی را گرفتند! موقعی که به تهران رسیدیم، به مدرسه علوی رفتم و بعد هم حکومت نظامی شد و نتوانستیم بیرون بیاییم، همانجا ماندیم! برای نماز صبح، به طبقه پادین رفتم و در آنجا بود که من برای اولین‌بار، حضرت امام را دیدم. مرحوم پدر به مرحوم احمد آقا گفتند شما مرا به امام معرفی کنید و ایشان همین کار را کرد. امام آغوش باز کردند و مرحوم سید جواد هاشمی‌نژاد، فرزند ارشد شهیدسیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد و شاهد بسیاری از تحرات مبارزاتی او بوده است. او بر این باور است که پدر از روزی که با به عرصه جامعه نهاد، خود همین طریق نیز به شهادت رسید: «پنده خوددا

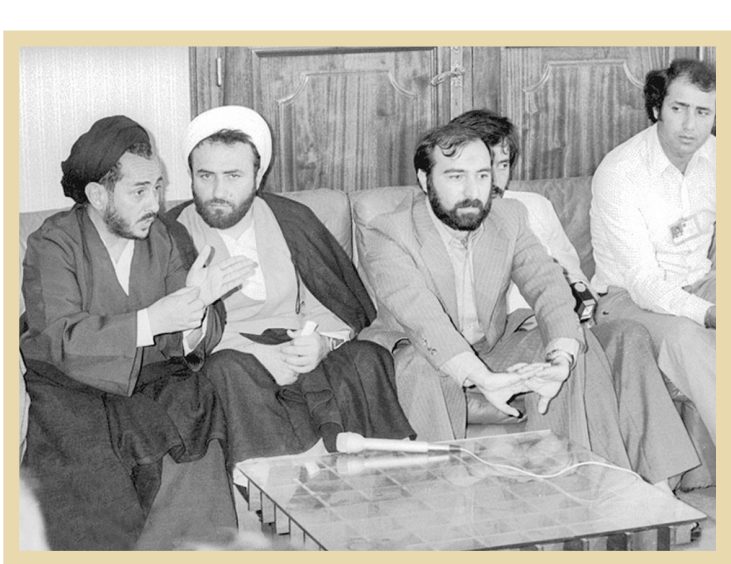
۱۷ ساله بودم که پدرم شهید شدند. نکته برجسته در شخصیت ایشان، این بود که زندگی‌شان، کلاً متعلق به خودشان نبود و همواره تلاش می‌کردند برای جامعه، به‌خصوص جوانان کار مفیدی را انجام بدهند. هر گز به یاد ندارم لحظه‌ای را با پیوهده تلف کرده باشند و همیشه برای هدفشان تلاش می‌کردند. به همین دلیل، با اینکه عمر طولانی نداشتند، آثار و برکات زیادی از ایشان باقی ماند. از جمله نگارش و انتشار کتاب مناظره د دکتر و پیر که در سال‌های ۳۶ و ۳۷ نوشتند و در آن به شهتاتی که درباره اسلام در جامعه مطرح بود، در قالب داستانی جذاب، پاسخ دادند. این اولین اثر ایشان است که در جوانی نوشتند و بسیار مورد استقبال قرار گرفت، ولی در همان اوایل، توسط رژیم طاغوت چاپ آن ممنوع شد، تا زمان انقلاب که مجدداً چاپ و منتشر شد. کسانی که با انقلاب اسلامی آشنا هستند، این کتاب را خیلی خوب می‌شناسند. کتاب دیگر ایشان، درسی که امام حسین(ع) آموخت وجود دارد که نشان می‌دهد ایشان آرمان و هدف خود را، چقدر صحیح و خالصانه انتخاب کردند. به هر حال، هنگامی که در سن ۴۹ سالگی به شهادت رسیدند، آثار از رزشمند زیادی از خود به یادگار گذاشتند. زندگی ایشان نیز الگوی کاملی از تلاش بی‌وقفه و استفاده از فرصت‌هاست. ساواک همیشه مثل سایه به دنبال پدر بود و حتی اگر در جلسه‌ای پنج، شش نفر هم بیشتر شرکت نمی‌کردند، قطعاً یکی از آنها ساواکی بود! همیشه هم پای منبرهای ایشان، افراد زیادی جمع می‌شدند و به محض اینکه وارد شهری می‌شدند، وضعیت تغییر می‌کرد و لذا شهربانی و ساواک، حساس می‌شدند. می‌کردند، ایجاد فکری او را به سرعت در می‌یافتند و اگر احیاناً انحرافی داشت، آن را تشخیص می‌دادند. ایشان به دلیل هم سلول بودن با بعضی از اعضای منافقین در زندان، متوجه انحرافات این نکته اشاره می‌کردند. همچنین به انحرافی بودن تفکرات انجمن حجتیه هم بی‌برده بودند و قیل از بسیاری از افراد، در برابر این انحرافات موضع‌گیری می‌کردند. در مورد بنی‌صدر هم، زودتر از دیگران متوجه انحرافات فکری او شدند و در سخنرانی‌هایشان در این‌باره به افشاجاری پرداختند. همچنین متوجه ظاهر سیاسی‌های آقای احمدزاده استنادار وقت خراسان شده بودند و با او مخالفت می‌کردند. حضرت آقا می‌فرمودند: در اوایل انقلاب کسی متوجه بعضی از جزئیات ظریف نبود، ولی شهیدهاشمی‌نژاد با تیزبینی‌های خاص سیاسی و دیپلماتیک خود، متوجه می‌شد. قبل از انقلاب گروهی از روحانیون، علاقه‌ای به مبارزه با رژیم شاه نداشتند و ساکت بودند! شهیدهاشمی‌نژاد سعی بسیار می‌کردند آنها را هم به شکلی وارد میدان مبارزه کنند و با بسیاری از آنها ارتباط برقرار کرده بودند.

کنیم؛ ثانیاً: وفادار به حضرت امام و انقلاب اسلامی باشیم و از هیچ نیرویی نهراسیم و ثالثاً: هر یک از ما، شخصیت خود را شخصیت دیگری بدانیم و زبان به شکوه نگشاییم…»

■ **امام پدر را صمیمانه در آغوش کشیدند!**

سید جواد هاشمی‌نژاد، فرزند ارشد شهیدسیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد و شاهد بسیاری از تحرات مبارزاتی او بوده است. او بر این باور است که پدر از روزی که با به عرصه جامعه نهاد، خود همین طریق نیز به شهادت رسید: «پنده خوددا ۱۷ ساله بودم که پدرم شهید شدند. نکته برجسته در شخصیت ایشان، این بود که زندگی‌شان، کلاً متعلق به خودشان نبود و همواره تلاش می‌کردند برای جامعه، به‌خصوص جوانان کار مفیدی را انجام بدهند. هر گز به یاد ندارم لحظه‌ای را با پیوهده تلف کرده باشند و همیشه برای هدفشان تلاش می‌کردند. به همین دلیل، با اینکه عمر طولانی نداشتند، آثار و برکات زیادی از ایشان باقی ماند. از جمله نگارش و انتشار کتاب مناظره د دکتر و پیر که در سال‌های ۳۶ و ۳۷ نوشتند و در آن به شهتاتی که درباره اسلام در جامعه مطرح بود، در قالب داستانی جذاب، پاسخ دادند. این اولین اثر ایشان است که در جوانی نوشتند و بسیار مورد استقبال قرار گرفت، ولی در همان اوایل، توسط رژیم طاغوت چاپ آن ممنوع شد، تا زمان انقلاب که مجدداً چاپ و منتشر شد. کسانی که با انقلاب اسلامی آشنا هستند، این کتاب را خیلی خوب می‌شناسند. کتاب دیگر ایشان، درسی که امام حسین(ع) آموخت وجود دارد که نشان می‌دهد ایشان آرمان و هدف خود را، چقدر صحیح و خالصانه انتخاب کردند. به هر حال، هنگامی که در سن ۴۹ سالگی به شهادت رسیدند، آثار از رزشمند زیادی از خود به یادگار گذاشتند. زندگی ایشان نیز الگوی کاملی از تلاش بی‌وقفه و استفاده از فرصت‌هاست. ساواک همیشه مثل سایه به دنبال پدر بود و حتی اگر در جلسه‌ای پنج، شش نفر هم بیشتر شرکت نمی‌کردند، قطعاً یکی از آنها ساواکی بود! همیشه هم پای منبرهای ایشان، افراد زیادی جمع می‌شدند و به محض اینکه وارد شهری می‌شدند، وضعیت تغییر می‌کرد و لذا شهربانی و ساواک، حساس می‌شدند. می‌کردند، ایجاد فکری او را به سرعت در می‌یافتند و اگر احیاناً انحرافی داشت، آن را تشخیص می‌دادند. ایشان به دلیل هم سلول بودن با بعضی از اعضای منافقین در زندان، متوجه انحرافات این نکته اشاره می‌کردند. همچنین به انحرافی بودن تفکرات انجمن حجتیه هم بی‌برده بودند و قیل از بسیاری از افراد، در برابر این انحرافات موضع‌گیری می‌کردند. در مورد بنی‌صدر هم، زودتر از دیگران متوجه انحرافات فکری او شدند و در سخنرانی‌هایشان در این‌باره به افشاجاری پرداختند. همچنین متوجه ظاهر سیاسی‌های آقای احمدزاده استنادار وقت خراسان شده بودند و با او مخالفت می‌کردند. حضرت آقا می‌فرمودند: در اوایل انقلاب کسی متوجه بعضی از جزئیات ظریف نبود، ولی شهیدهاشمی‌نژاد با تیزبینی‌های خاص سیاسی و دیپلماتیک خود، متوجه می‌شد. قبل از انقلاب گروهی از روحانیون، علاقه‌ای به مبارزه با رژیم شاه نداشتند و ساکت بودند! شهیدهاشمی‌نژاد سعی بسیار می‌کردند آنها را هم به شکلی وارد میدان مبارزه کنند و با بسیاری از آنها ارتباط برقرار کرده بودند.

سیدروح‌الله هاشمی‌نژاد دیگر فرزند شهیدسیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد، کم سن‌تر از آن است که دوران مبارزات پدر را به خاطر آورد، با این همه از راه تحقیق و مطالعه، از سیره وی اطلاعات ارجمندی به کف آورده است. او درباره سباق تلاش‌ها و مبارزات پدر چنین می‌گوید: «مهم‌ترین ویژگی ایشان، عالم بودنشان بود، بدین معنا که در مسائل فکری، بسیار غنی و در مسائل فقهی بسیار مسلط بودند و در مجتهد روح‌انقلابی و مبارزین را به عهده داشتند. بسیاری از کسانی که بعدها وارد میدان مبارزه شدند، در واقع از ایشان آموخت وجود دارد که نشان می‌دهد ایشان آرمان و هدف خود را، چقدر صحیح و خالصانه انتخاب کردند. به هر حال، هنگامی که در سن ۴۹ سالگی به شهادت رسیدند، آثار از رزشمند زیادی از خود به یادگار گذاشتند. زندگی ایشان نیز الگوی کاملی از تلاش بی‌وقفه و استفاده از فرصت‌هاست. ساواک همیشه مثل سایه به دنبال پدر بود و حتی اگر در جلسه‌ای پنج، شش نفر هم بیشتر شرکت نمی‌کردند، قطعاً یکی از آنها ساواکی بود! همیشه هم پای منبرهای ایشان، افراد زیادی جمع می‌شدند و به محض اینکه وارد شهری می‌شدند، وضعیت تغییر می‌کرد و لذا شهربانی و ساواک، حساس می‌شدند. می‌کردند، ایجاد فکری او را به سرعت در می‌یافتند و اگر احیاناً انحرافی داشت، آن را تشخیص می‌دادند. ایشان به دلیل هم سلول بودن با بعضی از اعضای منافقین در زندان، متوجه انحرافات این نکته اشاره می‌کردند. همچنین به انحرافی بودن تفکرات انجمن حجتیه هم بی‌برده بودند و قیل از بسیاری از افراد، در برابر این انحرافات موضع‌گیری می‌کردند. در مورد بنی‌صدر هم، زودتر از دیگران متوجه انحرافات فکری او شدند و در سخنرانی‌هایشان در این‌باره به افشاجاری پرداختند. همچنین متوجه ظاهر سیاسی‌های آقای احمدزاده استنادار وقت خراسان شده بودند و با او مخالفت می‌کردند. حضرت آقا می‌فرمودند: در اوایل انقلاب کسی متوجه بعضی از جزئیات ظریف نبود، ولی شهیدهاشمی‌نژاد با تیزبینی‌های خاص سیاسی و دیپلماتیک خود، متوجه می‌شد. قبل از انقلاب گروهی از روحانیون، علاقه‌ای به مبارزه با رژیم شاه نداشتند و ساکت بودند! شهیدهاشمی‌نژاد سعی بسیار می‌کردند آنها را هم به شکلی وارد میدان مبارزه کنند و با بسیاری از آنها ارتباط برقرار کرده بودند.



۱۳۵۹. شهیدسیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد در می‌آغازی حزب جمهوری اسلامی در شهر بهسوز به

## عاریخ

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۲۷

## ۹ جوان

||روزنامه جوان |شماره ۶۰۲۴

خلاصه کلام اینکه شهیدهاشمی‌نژاد، اطلاعات دقیقی درباره جریانات انحرافی فکری، کتاب‌های رایج و مسائل روز داشتند و به همین دلیل، می‌توانستند با افشار و گروه‌های مختلف رابطه خوبی برقرار کنند. ایشان فوق‌العاده مردمدار بودند و به هیچ‌وجه حاضر نبودند به خاطر جایگاه علمی و انقلابیشان، از مردم دور شوند. همواره دوست داشتند با همه مردم، مخصوصاً جوانان سر و کار داشته باشند. در دوره‌ای در خیابان و جلوی دانشگاه‌ها، نشریات مختلف گروه‌های چپ و سازمان مجاهدین فروخته می‌شد و همه با هم بحث می‌کردند. همه تلاش پدر این بود که مخصوصاً با جوان‌ها، صحبت و آنها را از انحرافات فکری فراوان موجود حفظ کند. خاطرم است پس از انقلاب، پدر به عنوان نماینده انقلاب به خارج سفر می‌کردند و هنوز گذرنامه‌ها، همان گذرنامه‌های دوره شاه بود. وقتی برمی‌گردند و نزد امام گلایه می‌کنند به عنوان سفیر انقلاب اسلامی به کشورهای دیگری می‌روم، ولی هنوز آرم دوران شاهنشاهی روی گذرنامه‌ها است! امام در سخنرانی اشاره کردند: یکی از معتمدیم، چنین موضوعی را به من گزارش داده است و سپس برای دولت موقت، ضرب‌الاجل تعیین کردند که هر چه سریع‌تر گذرنامه‌ها را عوض کند.»

■ **کینه منافقین از او، به دوران زندان بازمی‌گشت!**

شهیدسیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد، در تمامی ادوار مبارزات، بسر حفظ اصالت اسلامی آن تأکید فراوان داشت و هم از این‌رو پس از تغییر ایدئولوژی گروه موسوم به مجاهدین خلق، در برابر آنان موضعی جدی اتخاذ کرد. حمیدرضا ترقی از یاران و سراودان آن بزرگ، درباره این فرآیند، چنین روایت کرده است: «شهیدهاشمی‌نژاد در منزل‌شان، جلسات مخفیانه‌ای داشتند که فقط عده خاصی در آنها شرکت می‌کردند. بعضی از اعضای مجاهدین خلق، با ایشان در ارتباط بودند و همیشه بحث و مذاکره می‌کردند. برخی از آنها را می‌شناختم. البته تا قبل از زندان سال ۵۴، هیچ وقت حمایت صریحی از سوی شهیدهاشمی‌نژاد از مجاهدین خلق ندیده بودم، ولی در زندان دیگران را تشویق می‌کردند به آنها ببینند! در زندان فقط دو تن از اعضای مجاهدین خلق، یعنی سید کاشانی و احمدحنیف‌نژاد با ایشان ارتباط داشتند و بدیهی است ایشان متوجه ماهیت اصلی تفکر آنها نشده بودند! دیگران که با طیف گسترده‌تری از مجاهدین در تماس بودند، متوجه انحرافات فکری آنان شدند، از جمله شهیدلاجوردی، مرحوم آقای عسگر اولادی و مرحوم آقای حاج حیدری که چند بار خدمت شهیدهاشمی‌نژاد رفتیم و مسئله را مطرح کردیم، ولی ایشان باور نمی‌کردند، چون شبهات را از همان دو نفر می‌پرسیدند و آنها هم طبیعی است که انکار می‌کردند! پس از اعلام تغییرات ایدئولوژیک، بپه‌های سازمان یکسره ماهیت خود را نشان دادند و حتی کسانی هم که تا آن روز تظاهر به نماز خواندن می‌کردند، دیگر نماز نخواندند! آن وقت بود که شهیدهاشمی‌نژاد متوجه ماهیت واقعی مجاهدین و فوق‌العاده ناراحت شدند و جلسه مفصلی با کاظم شفیعی‌ها از سران مجاهدین داشتند و با او بحث کردند، اما هر چه تلاش کردند، موفق نشدند او را قانع کنند! از این زمان بود که شهیدهاشمی‌نژاد، به کلی اعتمادشان را به سازمان مجاهدین از دست دادند و از آنها برپنداد و از اینجاست که مناقش کینه ایشان را به دل گرفتند و تبدیل به دشمن شمار و یک او شدند! شهیدهاشمی‌نژاد قبل از اینکه مجاهدین تغییر ایدئولوژی بدهند، می‌گفتند آنها دارند با شاه مبارزه می‌کنند و ما هم دشمن شاه هستیم، بنابراین باید در کنار هم با شاه جنگیم، ولی بعد که ماهیت آنها برملا شد، دیگر همکاری با آنها را جایز نمی‌دانستند. من در زندان، علیه منافقین فعالیت عقیدتی زیادی می‌کردم، به همین دلیل آنها مرا تحریم کرده بودند و اجازه نمی‌دادند کسی از آنها به من نزدیک شود! یک بار احمد حنیف‌نژاد و علی پیشویایی – که فرمانده میلیشایی منافقین بود– در مصیبت‌بیش مرحوم آقای عسگر اولادی رفته و گفته بودند ما دو سه ماه روی طلبه‌ای را او را با خود همفکر کرده بودیم و ترقی آمد و ظرف یک ربع، آنچه را که در این مدت رشته کردیم، پنبه کرد! مرحوم عسگر اولادی هم پاسخ داده بودند پس بروید فکری به حال خودتان بکنید که اینقدر آسان می‌شود رشته‌هایتان را پنبه کرد! شهیدهاشمی‌نژاد همه این چیزها را دیده بود، به همین دلیل پس از پیروزی انقلاب و زمانی که قرار بود حزب جمهوری در نیشابور تشکیل شود، مسئولیت اداره آن را به من پیشنهاد داد. در سال ۶۰ که منافقین اعلام جنگ مسلحانه کردند، ایشان مرا به مشهد دعوت کرد و گفت چون منافقین را در زندان خوب می‌شناختی، مسئولیت حزب را در خراسان قبول و نفوذی‌های اینها را از آنجا بیرون کن! این مسئولیت را قبول کردم و همه کسانی را که مشکوک به نظر می‌رسیدند از حزب اخراج کردم، از جمله همان کسی را که بعداً ایشان را ترور کرد! او اهل قوچان و مسئول فروش مجله عروه‌الوثقی، نشریه واحد دانش آموزی حزب بود. من او را اخراج کردم و به نگهبانی سپردم که اجازه ورود به تشکیلات را نداد. اما روزی که شهیدهاشمی‌نژاد ترور شد، متأسفانه در مشهد نبودم و برای تدریس به تربیت معلم حیدریه رفته بودم که آن اتفاق تلخ افتاد!»